# فلسفه فقه، سال 85(ش1)

قبلاً دو سه سالي مباحث اصول تعطيل شد. امسال با توضيحي كه خواهم داد احتمالاً وارد بحثي شویم که بيشتر نوعي فلسفه فقه به معناي كار جديد باشد يا مباني مثلاً اجتهاد.

## بیان مقدمات

چند مطلب در مقدمه عرض می‌کنم:

مطلب اول اين است كه مباحثي كه به‌عنوان مقدمات اجتهاد نياز داريم، مورد اشاره قرار مي‌دهم و بعد اين كه این‌ها علم اصول است يا مباني فقه يا مباني اجتهاد يا فقه است يا فلسفه فقه است این‌ها اصطلاحاتش که مهم نيست اصل مطلب را عرض می‌کنم. اين عنوان مقدمات و مباني و پایه‌های اجتهاد. الان درباره اجتهاد نمي‌خواهيم بحث كنيم. فرض مي‌گيريم كه روشن است اجتهاد همان استنباط حكم شرعي است. عجالتاً و اجمالاً اجتهاد اين است. اين اجتهاد به‌عنوان فعاليتي كه مجتهد بايد به آن دست بزند. فرض اين است كه بر يك پایه‌ها و مقدمات و مباني و پایه‌هایي استوار است. حداقل ما مي‌توانيم این‌ها را در يك چنين ليستي جمع كنيم و بگوييم كه اجتهاد هنگامي مي‌تواند جامع و درست و مانع باشد كه بتواند اين پایه‌ها و مباني را داشته باشد که واضح‌ترینش در حقيقت روش‌شناسی اجتهاد و به‌عبارت‌دیگر مباحث روشي اجتهاد است. اين درواقع همان چيزي است كه معمولاً در علم اصول به آن پرداخته مي‌شود. كه با اين روش‌ها و شیوه‌ها و ابزارها مي‌شود اجتهاد كرد. اين يك بخش كار است.

يك بخش و چيزي كه مؤثر در اجتهاد است، بحث تاريخ و تتبع اجتهاد است كه ما ببينيم اين پديده اجتهاد از چه مراحلي عبور كرده و چه ادواري داشته و چه قوانيني برايش حاكم بوده است. تاريخ و تتبع اجتهاد براي اين است كه قوانين حاكم بر اجتهاد، كشف بشود.

يك بخش ديگر، روابط فقه با ساير علوم و دانش‌ها بايد مشخص شود كه فقه ما به‌عنوان يك دانشي كه اجتهاد در آن تجسم و تجسس پيدا مي‌كند با ساير دانش‌ها چه تفاوتي دارد.

و يكي هم بحث مبادي فقه و اجتهاد است كه چه علومي به‌عنوان مقدمه‌اش است.

يكي هم مباني كلامي و فلسفي اجتهاد است.

يكي هم اهداف فقه است.

این‌ها مجموعه‌ای از مباحث مهمي است كه در هر علمي مهم است. این‌ها در اصطلاحات سابق در منطق، رئوس ثمانيه گفته مي‌شود. امروزه هم به نحوي فلسفه علم يا فلسفه مضاف كه می‌گویند این‌ها را به نحوي در برمی‌گیرد. البته حالا گاهي مثلاً بحث تاريخ را در خود فلسفه نمی‌آورند و گاهي مي‌آورند. ولي به يك اصطلاح عام؛

وقتي گفته مي‌شود فلسفه اجتهاد يا فلسفه فقه، با اصطلاح عام مي‌تواند همه این‌ها را بگيرد. اين مباني كلامي درواقع همان مبادي تصديقيه است كما اين كه مبادي تصوريه هم داريم كه مي‌شود اضافه كرد يعني مفاهيم كليدي كه همان مبادي تصوري فقه و اجتهاد باشد.

يك چيزي هم داريم به‌عنوان بحث اهداف شريعت و دين. اين درواقع به نحوي مي‌تواند بحث‌های مباني قرار بگيرد. این‌ها مسائل مهمي است كه اگر بخواهد يك فقه زنده و فعال و جدي باشد، طبعاً به اين بحث‌ها نياز است؛ و هم اين كه مباحث روش‌شناختی فقه و اجتهاد مشخص مي‌شود و هم تاريخ و تتبع اجتهاد و هم روابطش با ساير علوم و هم مبادي فقه و اجتهاد. يعني وقتي از روابط فقه با ساير علوم بحث مي‌كنيد عملاً مي‌گوييم اين جزء مبادي فقه است و دخالت دارد يا ندارد.

يك بخش هم مباني كلامي و فلسفي اجتهاد و فقه كه مباني تصديقيه است. شريعت و دين هم مي‌تواند ذيل مباني قرار گيرد.

اهداف فقه هم كه روشن است و بحثي نيست. مفاهيم كليدي و اصولي فقه را مي‌شود مورد توجه قرار داد و بحث كرد. این‌ها عمده آن محورهاي اصلي است كه وجود دارد.

# معرفی منابع

ما نمي‌توانيم خيلي در بند اصطلاحات بمانيم. الان ما در اين کتاب‌هایی كه وجود دارد، کتاب‌های متفرقه‌ای كه در مورد مثلاً فلسفه فقه نوشته شده، کتاب‌هایی كه به نحوي به اين مسائل پرداخته‌اند كه يكي دوتايش را نام مي‌برم؛ يكي همان مباني كلامي اجتهاد است كه آقاي " هادوي" دارد و اخيراً هم ندیده‌ام سابقاً كه باهم بوديم يك بار دادند و به نحوي به آن پرداخته است كه جايگاه مباني كلامي در اجتهاد است. آقاي " ضياعي فر" پایان‌نامه دارد كه تكميل مي‌كند كه با راهنمايي خود من تكميل مي‌شود. باز دورنمايي از بعضي مباحث آمده كه آقاي " مهريزي" در بعضي از " مقالاتنا" درباره فلسفه فقه به اين بحث‌ها پرداخته است و به عربي هم ترجمه شده است كه در قسمت‌هایی " مدخل الي فلسفه الفقه" است.

كتابي به نام" مباني و تاريخ تحول اجتهاد" است كه آقاي عزيزي نوشته كه همين بوستان كتاب منتشر كرده است. کتاب‌های ديگري هم هست كه آن‌ها را در بحث‌های ريزترش اشاره خواهيم كرد. عرب‌ها هم کتاب‌هایی دارند كه به‌تدریج به آن منابع اشاره می‌کنم.

# جایگاه بحث

اين كه اینجا ما اصطلاح را چگونه قرار دهيم این‌ها مثلاً در اصول است يا در فقه است يا در فلسفه فقه است چند ديدگاه وجود دارد كه چندان هم مهم نيست.

* يك ديدگاه اين است كه بخش اول همان علم اصول است؛ و ساير بخش‌ها را هم گفته‌اند كه می‌شود عنوان فلسفه فقه و اجتهاد ناميم؛ و درواقع ما علاوه بر علم اصول فلسفه فقه هم داريم.
* ديدگاه دیگر نیز وجود دارد كه علاوه بر علم اصول و فلسفه فقه اين بحث اهداف شريعت را جدا کرده‌اند؛ و اسمش را مقاصد شريعت گذاشته‌اند. اين يك بحثي بوده كه بخصوص در اهل سنت خيلي مطرح بوده و آن كشف مقاصد شريعت بوده كه از راه قياس و آن روش‌ها و شیوه‌هايي كه خودشان به آن پرداخته‌اند. اين يك ديدگاه است كه طبق اين ديدگاه گفته مي‌شود كه ما براي فقه به علم اصول به فلسفه فقه و به مقاصد شريعت نياز داريم. این‌ها به جهت اصطلاح است و چندان مهم نيستند اصل خود مباحث است.
* يك ديدگاه هم اين است كه پس ما سه امر اینجا داريم؛ علم اصول داريم كه روش‌شناسی مباشر و مستقيم و مؤثر در فقه است كه منطق فقه است به تعبيري كه مرحوم شهيد صدر دارد.
* يك فلسفه فقه داريم كه درواقع به مبادي و مباني فقه مي‌پردازد؛ مباني و مبادي و مفروضات و پایه‌های فقه توجه مي‌كند كه عمدتاً اين چند محور را مي‌گيرد؛ و يكي هم مقاصد شريعت داريم كه تمركزش اهداف شريعت و دين است كه مي‌خواهد از راه كشف آن اهداف مثلاً در فقه تأثير بگذارد.
* يك ديدگاه هم اين است كه ما دو امر داريم؛ علم اصول و فلسفه فقه. علم اصول همان روش‌شناسی است و فلسفه فقه هم این‌ها را در برمی‌گیرد كه مي‌گويد: مقاصد و اهداف جزء فلسفه فقه است.
* ديدگاه ديگري را مي‌شود ابراز کرد که گاهي در تعريف فلسفه مي‌آيد تاريخ و تتبع را از آن بيرون مي‌برد؛ و تاريخ و تتبع در فقه يك چيز ديگري مي‌شود و بقيه مسائل فلسفه فقه مي‌شود.
* ديدگاه بعد: به يك معنا اگر بخواهيم به اصطلاحات امروزي صحبت بكنيم مي‌توانيم به همه این‌ها بگوييم فلسفه فقه است. الان وقتي می‌گویند فلسفه مثلاً جامعه‌شناسی يا فلسفه روان‌شناسی در بعضي اصطلاحات روش تحقيقش را هم جزء فلسفه آن علم به حساب مي‌آورند يا فلسفه علم كه می‌گویند بحث از قياس و استقراء را جزء فلسفه علم به حساب مي‌آورند. البته در اين دیکشنری‌ها و دایرة‌المعارف‌ها فلسفه مضاف خودش اصطلاحات متعددي برايش ذكر کرده‌اند. ولي در اصطلاح جا افتاده بحث‌های روشي يك علم را هم جزء فلسفه علم به حساب مي‌آورند. كه اگر آن باشد درواقع علم اصول هم به نحوي فلسفه فقه به اصطلاح امروزي است. اين يك بحث اصطلاحي تظييف است كه اینجا وجود دارد كه سه يا چهار جور مي‌شود این‌ها را تبيين و تنظيم كرد.

آنچه مهم است واقعیت‌های پشت صحنه اين اصطلاحات است. واقعیت‌هایي كه مي‌بينيم. این‌ها چیزهایی است كه ما در هنگام پرداختن به فقه طبعاً نياز داريم كه همه اين مسير را طي كنيم و پایه‌های اجتهاد قوي در فقه براي تنقيح اين مباحث استوار بشود. اين مبادي فقه و اجتهاد كه بحث شد، آن وقت خود ادبيات و رجال همه در مبادي طبعاً قرار می‌گیرد که اين بخش در چیزهای قديم كاملاً مورد توجه بوده است كه این‌ها علومي بوده كه جزء مبادي و مقدمات فقه است و روش هم در اصول بحث شده است.

# جمع‌بندی

بخش‌هاي ديگر به اين شكل و جدي و كامل خيلي مورد توجه قرار نمي‌گيرد. آنچه ما با بيان اين مقدمه و مباحثي كه مورد تأكيد فرار داديم اين است كه اجتهاد علاوه بر آنچه در مباحث علم اصول مطرح و مطمح نظر است نياز به يك سلسله بحث‌های ديگري دارد و ما هم در اين مباحثي كه به‌عنوان مقدمات مي‌خواهيم به آن بپردازيم يا مباني اجتهاد و فقه را مي‌خواهيم به آن بپردازيم، بيشتر اين محور مباني كلامي – فلسفي اجتهاد و فقه است. به عبارت قديمي سنتي خودمان مبادي تصديقيه اين علم.

مبادي تصديقيه يعني آن اصول متعارفه‌اي كه با آن مي‌شود وارد اجتهاد و فقه شد. كه در حقيقت اين مبادي تصديقيه كه هم كليت اجتهاد بر آن مبتني است؛ و هم فقه و هم اصول. اصلاً ورود در اين كه ما با اين روش این‌ها را استنباط كنيم، مبتني به يك قواعد كلامي و بنيادي و فلسفي است كه اگر آن نباشد، معنا ندارد ما به اين بحث بپردازيم. اين به‌عنوان مقدمه‌ای بود كه مي‌خواستم عرض كنم. حالا با توجه به اين آن چيزي كه ما در اين مباحث و خارج از اين بحث‌ها می‌خواهیم به آن بپردازيم مباني كلامي و فلسفي اجتهاد در فقه است كه به اصطلاح مي‌شود جزء مباني تصديقيه به حساب آورد. آنچه بدون اجتهاد و ورود در اجتهاد به شیوه‌ای كه ما در فقه و اصول داريم اصلاً درست نيست يا اين كه تعيين موضوع در آن بحث، سرنوشت مباحث فقهي را تغيير مي‌دهد. منظور ما از مباني، آن سلسله قواعد و اصول و قوانيني است كه با آن اجتهاد معني پيدا مي‌كند يا در نوع اجتهاد تأثير اساسي دارد. چيزهايي است كه بدون آن اجتهاد معني ندارد. مثلاً كسي كه به اصل دين معتقد نباشد، پيامبر را قبول نداشته باشد امام را قبول نداشته باشد، پايه همه این‌ها فرو ريخته است يا اين كه نه، نوع اتخاذ موضوع ما، در آن بحث بنيادي در نوع اجتهاد ما و اصول ما تأثیرگذار است. در اين كه چه روشي را اتخاذ كنيم با چه شیوه‌ای استنباط كنيم و چگونه استنباط كنيم، تأثیرگذار است، جزء مباني اجتهاد و روش‌های اجتهادي ماست.

# مقصود از طرح بحث

مقصود از مباحث ما در اینجا اين است كه طبعاً مي‌شود به يك معني علم اصول – در تعريف علم اصول حرف‌های فراواني وجود دارد – را يك جوري معني كنيم كه این‌ها را هم در بربگیرد و مي‌شود معناي علم اصول يك معناي خاص خودش را داشته باشد و اين جزء مباني و مقدمات مباني به حساب بيايد؛ و می‌شود این‌ها را به همين عنوان ناميد. می‌شود گفت كه اين به‌عنوان فلسفه فقه است كه يك گرايشي وجود دارد كه بگوييم این‌ها بحث‌های فلسفه فقه است. درهرحال اين چيزي است كه عجالتاً و اجمالاً به‌عنوان پايه ورود در بحث مي‌خواستيم ابتدا به آن اشاره كنيم. كه بعد مصاديق و مثال‌ها و مباحثي كه در آينده مطرح خواهيم كرد، اين را به ترتيب و به‌تدریج عرض خواهيم كرد.

يك نظريه ديگري نيز در باب علم اصول مطرح است كه کم‌وبیش گفته‌ام و اینجا هم بگويم اين است كه علم اصول به اصطلاح امروزي درواقع روش تحقيق براي فقه است روش‌شناسی فقه است. اگر بخواهيم يك بازسازی بكنيم، روش تحقيق در علوم اسلامي را بايستي اين طور بازسازی كنيم كه روش تحقيق در علوم اسلامي يا اجتهاد به معناي عام؛ يعني استخراج گزاره‌های ديني چه در حوزه‌های ديني، اخلاقي، معارفي. (اجتهاد به معناي خاص همان در حوزه فقه است).

# روش تحقيق در علوم اسلامي

روش تحقيق در علوم اسلامي به‌طور عام يا روش تحقيق اجتهادي به معناي عام (اجتهاد فقط فقهي مقصود نيست). به نظر مي‌آيد روش تحقيق در حوزه علوم اسلامي با دو نگاه مي‌شود دو تقسيم برايش داشت:

## روش عام

يك تقسيم اين است كه روش تحقيق به لحاظ موضوع و حوزه كار تقسيم كنيم در اینجا بايد بگوييم كه روش تحقيق در علوم اسلامي يك بخشي از روش تحقيق روش‌های عام است كه روش‌های عام در هر سه حوزه اعتقادي و اخلاقي و فقهي جريان دارد.

منظور ما از اعتقادي، معارف و گزاره‌های توصيفي دين است. آنجایی كه دين مي‌آيد توصيف مي‌كند. "ان الانسان ليطغي ان رآه استغني" اين را هم جزء معارف مي‌دانيم همان طوري كه مي‌گوييم "الله احد الله الصمد" يك گزاره توصيفي است، "ان الانسان ليطغي ان رآه استغني" هم يك گزاره توصيفي است.

به‌هرحال يك روش‌های عامي داريم كه هم در توصيفات به آن‌ها نياز داريم و هم در تجويزيات (گزاره‌های دستوري يا هنجاري و به اصطلاح نرماتيك). تجويزيات يا فقهي است يا اخلاقي. اين روش‌های عام است.

## روش‌ خاص

مقصود ما از روش‌های خاص همان چیزهایی است كه در بالا گفته شد، روش خاصي كه ما بايد در عقايد و مباحث كلامي و اعتقادي و معارفی به كار مي‌بريم روشي كه بايد در اخلاق و فقه بكار برد. كلامي اعتقادي كه به معناي عام مي‌گوييم متفاوت است از مباحث اعتقادي به معناي خاص. توحيد به معناي خاص تا ساير گزاره‌هایي كه در دين وجود دارد تا گزاره‌های روان‌شناختی، گزاره‌های انسان‌شناختی، گزاره‌هایي كه مي‌خواهيد استخراج بكنيد آن هم ساير گزاره‌های توصيفي است كه امروز با توجه به توسعه‌ای كه به‌تدریج بحث‌های معارفي پيدا مي‌كند به سمت گزاره‌های مثلاً جامعه‌شناختی و روان‌شناختی و ساي حوزه‌هایي كه با تناظر با حوزه‌های علوم انساني دارد به‌تدریج بسط پيدا مي‌كند؛ و روش‌هايي كه در اخلاق و فقه است. ما اگر بخواهيم يك تشبيهي برايش بكنيم به اين شكل مي‌شود گفت كه در علوم امروز شما يك بحث فلسفه علم داريد كه در فلسفه علم، روش اصل تحقيق كلي يعني اين كه استقراء و قياس اين بحث‌ها را مطرح مي‌كند. كه در همه اوضاع علوم طبيعي رياضي و شيمي فيزيك همه سرايت و جريان دارد بعد رشته‌ها تقسيم مي‌شود به تجربي علوم طبيعي با علوم انساني باز يك روش تحقيق دارد در حوزه علوم طبيعي عام است كه جدا مي‌شود از علوم انساني. در خود علوم طبيعي هم گروه‌بندی دارد باز روش تحقيق خاص دارد و همین‌طور به صورت درختي پخش مي‌شود.

روش‌های تحقيقي داريم كه اصولاً در تفكر بشر مورد توجه است. روش تحقيقي كه در تفكر است در حوزه علوم انساني است. دوباره در حوزه علوم انساني در جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و همین‌طور ریزتر مي‌شود. ما هم در روش‌پردازی‌مان براي اجتهاد به معناي عام در علوم اسلامي علی‌القاعده بايد يك چنين سازمان و ترتيبي را طراحي كنيم. روش تحقيقي كه در هر كار علمي در اجتهادي نياز به آن است. اين يك گروه از مباحث مي‌شود كه بايد باشد حتي اگر كسي نمي‌خواهد فقيه بشود بايد همه آن‌ها را بداند. بعد روش تحقيق در حوزه مثلاً توصيفيات يا هنجاريات همین‌جور با پيشرفت روش تحقيق فقه و آن‌ها ريزتر مي‌شود. آن وقت در آن مباني هم همین‌طور است. در مباني كه مي‌خواهيم بحث كنيم يك مباني كلامي فقه داريم مباني كلامي اجتهاد به معناي عام داريم. من تأكيد مي‌خواهم بكنم بر اين كه اگر ما وارد اين قلمرو و عرصه بشويم عملاً وارد يك فازي شده‌ایم كه حوزه علم اصول و مباني اجتهاد مي‌تواند نظام‌مندتر و توسعه بيشتري پيدا بكند. علم اصولي كه ما الان داريم معجوني است هم بخشي از آنچه در اصول آمده قواعد كلي است كه احياناً در غير فقه هم به كار مي‌رود. در همين علم اصول ما خيلي قواعد داريم كه شما وقتي كه برويد سراغ روايات اخلاقي روايان كلامي روايات اعتقادي روايات معارفي باز هم نياز داريد به بعضي از بحث‌های اصولي كه مثلاً در مباحث الفاظ آمده يا بعضي از آن‌ها در حجج آمده ولي خيلي از مباحث اصول امروز هم اصول فقه است. معلوم است مثلاً دلالت امر دلالت نهي دلالت امر به شیء به نهي از ضد آن تا برسد به اصول عمليه. يك بخش عمده از اصول ما اصول ناظر به اصول فقه است درحالی‌که ما يك روش‌های عامي داريم كه قدرت اجتهاد كلي به شخص مي‌دهد حتي اگر مي‌خواهد به روايات ديگري هم كه غير فكري است آن‌ها را هم بفهمد نياز به روش و قواعد دارد. در آينده به آن مباحث اشاره خواهيم كرد.

خواستم اين را تنظيم بكنم با آنچه در فلسفه علم امروز است. این‌ها روش تحقيق است روش تحقيقي كه در رابطه با كل علم مي‌شود. فلسفه علم به معناي مطلق آن‌هايي است كه در فلسفه مطرح شده است ولي بعد از آن مي‌آيد روش علوم طبيعي در مقايسه با علوم انساني با رياضيات بعد هر يك از اين گروه‌ها چون انشعاب‌هایی وجود دارد در هر گروهي يك روش تحقيق وجود دارد ما هم يك چنين سازماني را بايد به روش تحقيق اجتهاد به معناي عام بدهيم. اگر اين بشود حالت تخصصي هم آسان‌تر مي‌شود يعني اگر اصول مشترك داشتيم يعني قواعد بر روش‌های تحقيق مشترك، ديگر كسي كه مي‌خواهد در يك حوزه علوم انساني يا بخش خاصي كار بكند يا در كلام كار كند، لازم نبود اصول را به اين شكل بخواند. آن بخش‌هاي ناظر به آن معناي مطلق اجتهاد يا خاص آن اجتهاد در كلام را مي‌خواند. اين هم مطلب ديگري است كه بايد به آن توجه كرد.

مباني اجتهاد ترك دين قواعد و پایه‌ها اين هم دقيقاً همین‌طور است گاهي مباني عام مقصود است و گاهي مباني خاص اجتهاد فقهي يا كلامي مقصودمان است كه اين هم خودش تقسيم دارد. روش تحقيق اجتهاد كه اين تقسیم‌بندی راجع به آن است علاوه بر اين به يك شكل ديگري هم مي‌شود آن را تقسيم كرد و سامان داد با نگاه به منابع. در اين تقسيم اول روش تحقيق يا مباني را كه تقسيم مي‌كرديم بر اساس موضوع محور بود ناظر به موضوعات و محتوا بود؛ اما مي‌شود روش تحقيق را بر اساس نگاه به منابع و مصادر تقسيم كرد. در اين صورت مي‌شود اين طور تقسيم كرد:

### روش تحقيق در قرآن

روش تحقيق در قرآن اين مي‌شود همان تفسير كه در اين زمينه هم كار شده در دوره متأخر. در قديم در همان علوم قرآن به بحث‌های روش تفسير يك مقداري مي‌پرداختند. در دوره‌های جديد هم كار شده الان در همين پژوهشگاه حوزه و دانشگاه ما چند جلد به‌عنوان روش‌های تفسير داريم. در جاهاي ديگري هم است در انتشارات مركز جهاني هست. در قديم بيشتر این‌ها در علوم قرآن مطرح مي‌شده الان به‌عنوان روش تفسير مطرح شده است.

### روش فقه الحديث

روش فقه الحديث يا روش شناخت حديث و فهم حديث و روشي كه در حوزه سيره و تاريخ وجود دارد. در اینجا ما روش تحقيق در حوزه علوم اسلامي را از حيث موضوعات رده‌بندی نكرديم.

در تقسيم اول روش تحقيق ما از حيث موضوعات دسته‌بندی و رده‌بندی مي‌كرديم كه در موضوعات مطلق كه همه بخش‌ها را بگيرد يا خاص كه موضوعات توصيفيات و تجويزيات با تقسيماتي كه داشت؛ اما اينجا اين تقسيم و نظام بخشي بر اساس منابع و متون است. چون منابع اصلي ما قرآن، حديث و سيره و تاريخ است عقل هم به‌عنوان يكي از منابع است. روش استنباط ما از قرآن چه در توصيفيات و چه در تجويزياتش اينجا از آن حيث عام است. قرآن اصولاً يك قواعد خاص خودش را دارد در حديث و سيره و تاريخ هم همین‌طور؛ و براي برداشت از آن قواعد عقلي هم از منبع عقل هم در دين باز روش خاص خودش را دارد. بخش‌هايي الان ما در اصول داريم كه چطور مي‌شود از عقل مثلاً براي فقه يا براي معارف ديني استفاده كنيم.

طبعاً اين تقسيم با آن تقسيم قبلي تداخل دارد. از زاويه موضوع اگر بحث كنيم در هر موضوع بايد از چهار منبع استفاده كنيم چه موضوعات كلامي و چه موضوعات اخلاقي و چه موضوعات فقهي. هر يك از این‌ها در هر يك از موضوعات مصداق دارد. به‌عکس هم بشود عموم و خصوص من وجه است اینجا هم همین‌طور است. وقتي شما روش قرآن را روش تفسير را مي‌خواهيد بحث كنيد، اين سريان دارد، چه مباحث كلامي و اعتقادي قرآن و چه اخلاقي و چه فقهي قرآن، اين تداخل دارد. منتهي به دو شكل مي‌شود تقسيم كرد شما هر دو نوعش را در كارهايي كه انجام شده مي‌بينيد. البته آن سامان قبلي كه من عرض كردم متأسفانه خيلي تفکیک‌شده الان وجود ندارد. عمده آنچه الان در اصول ماست، قواعد و روش تحقيق در فقه است؛ اما درعین‌حال فقط نمي‌شود به اصول به اين نگاه توجه كرد. در اصول ما قواعد مشترك استنباط و اجتهاد در حوزه‌های اعتقادي مفيد و مؤثر است كم نيست و بايد به آن بخش هم در اصول توجه كرد. اگر يك وقتي این‌ها از هم جدا بشود آن وقت كسي كه نمي‌خواهد روي فقه به معناي خاص برود، آدم بگويد اين اصول را به اين شكل بخوان كه روش‌شناسی‌ات قوي بشود؛ و درعین‌حال هم در يك مسيري كه نمي‌خواهد در آن متمركز بشود قرار نگيرد. اين دو مقدمه‌ای بود كه لازم بود ابتدا عرض كنم.